اردشیر اول و داریوش دوم

اَردَشَیر اول

خشیارشا در سال ۴۶۵ پ‌م درگذشت و پسرش با لقبِ اَرتَه‌خشَترَ (شاهِ عدالت‌گستر) بر جایش به‌سلطنت نشست. این همان **اَردَشَیر درازدست** (یعنی گشاده‌دست، سخاوت‌مند) است که چهل و یک سال با شأن و شوکت در ایران و جهان شاهنشاهی کرد.

به‌سبب آن‌که در زمان اَردَشَیر اول وابستگیِ یونانیان به‌ایران بیش از هر زمان دیگری بود، این پادشاه نیز همچون داریوش و خشیارشا در تاریخ یونان جایگاه ویژه‌ئی دارد. علت این امر نیز آن‌است که او، همچون خشیارشا، با همهٔ امیرانِ شهرهای یونانی روابط بسیار نیکو برقرار کرده برای آنها کمکهای مالیِ چشم‌گیر می‌فرستاد تا اطاعت و محبتشان را نسبت به‌دربار ایران بر دوام بدارد. هرودوت در موارد متعددی از سران یونانی که کمکهای مالی اَردَشَیر اول را دریافت می‌کردند و گوش به‌فرمانش بودند نام برده است؛ و این گواهی نشانهٔ مردم‌داری این شاهنشاه بزرگ است که در همه‌جا اِعمال می‌شده و آرامش و امنیت را در سراسر کشور پهناور هخامنشی برقرار می‌داشته است. به‌همین سبب، این شاهنشاه نزد تاریخ‌نگاران یونانی گاه مرتبه‌ئی بیش از داریوش بزرگ یافته است. هرودوت که معاصر اَردَشَیر اول بوده با احترام شایسته از اَردَشَیر اول یاد کرده ضمن یک مقایسهٔ شتاب‌آلوده میان داریوش و خشیارشا و اَردَشَیر اول نوشته که «داریوش نمونهٔ یک تلاش‌گر، خشیارشا نمونهٔ یک جنگ‌جو، و اَردَشَیر نمونهٔ یک جنگاور بزرگ بود؛ از این‌رو ما وقتی از این مردان نام می‌بریم باید از آنها با احترام شایسته یاد کنیم».[1] پلوتارک نوشته که اَردَشَیر اول به‌خاطر بزرگ‌منشی و روحیهٔ والایش در میان همهٔ شاهان ایران برجستگیِ خاصی دارد.[2]

اَردَشَیر اول پادشاهی باتدبیر بود و وفاداری اقوام تابعه و شوکت ایران را با سیاستهای حکیمانه و بخردانه و با گشاده‌دستی و سخاوت‌مندیِ بی‌مانندی در جهان حفظ

---

۱. هرودوت، ۶/ ۱۳۹.

۲. پلوتارک، کتاب اَردَشَیر/ ۱.

کرد. او برای جلبِ خشنودیِ هرچه بیشتر مردمِ سرزمینهای زیرِ سلطه و حفظِ نظم و آرامش در این سرزمینها اقدامات اثربخشی انجام داد که نمونه‌ئی از آن را تورات (در کتابهای عزرا و نحمیا) برای ما برجا نهاده است. بنابر این نوشته‌ها، او به‌یکی از سران یهودا به‌نام **عِزرا** که سِمَتِ نمایندۀ تام‌الإختیار قوم بنی‌اسرائیل در دربار ایران داشت فرمود که به‌اورشلیم برود و معبد اسرائیلیان را بازسازی کند، قانون کهنِ یهود را با توجه به‌قانون شاهنشاهی بازنویسی کند و برای یهودان بخواند، و ثبات امنیت و آرامش را در کشور اسرائیل برقرار بدارد. اردشیر در فرمان‌نامه‌ئی که به‌دست عزرا داد کاهنان و لاویان و رهبران دینی یهود را از پرداختن مالیات و باجِ راه‌داری (عوارض گمرکی) معاف داشت. متن فرمان اَردَشَیر به‌عزرا را تورات چنین آورده است:

از جانب ارتخششتا شاهنشاه، به‌عزرا کاهن و کاتبِ کاملِ شریعتِ خدای آسمان. اما بعد؛ فرمانی از من صادر شد که هرکدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویانِ ایشان که در سلطنت من‌اند و به رفتن همراه تو به‌اورشلیم راضی باشند بروند. چون‌که تو از جانبِ شاهنشاه و هفت مشاورِ او فرستاده می‌شوی تا دربارۀ یهودا و اورشلیم بر وفقِ شریعت خدایت که در دستِ تو است تفحص نمائی، و سیم و زری را ببَری که شاهنشاه و مشاورانش برای خدای اسرائیل بذل کرده‌اند که جایگاهِ او در اورشلیم است، و نیز همۀ سیم و زر و هدایای نذری که قومِ تو و کاهنان برای خانۀ خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند را ببری... و هرچه به‌نظر تو و برادرانت پسند آید بر حسب ارادۀ خدای خودتان انجام دهید. و ظرفهائی که برای خدمتِ خانۀ خدایت به‌تو داده شده است را به‌حضور خدای اورشلیم تسلیم کنی. و چیزهای دیگر که برای خانۀ خدایت لازم است هرچه که ضروری می‌دانی را از خزانۀ پادشاه بده. و از من ارتخششتا فرمانی به‌همۀ خزانه‌داران ماورای رود (یعنی رود اردن) صادر شده که هرچه عزرای کاهن و کاتبِ شریعتِ خدای آسمان از شما بطلبد را انجام دهید؛ تا صد وزنه سیم، تا صد قرابه شراب، تا صد قرابه روغن؛ و نمک نیز هرچه که بخواهد... و به‌شما اعلام می‌دارم که بر همۀ لاویان (کاهنانِ متولیِ معبد) و سرودخوانان (پیش‌نمازان) و دربانان و خادمانِ خانۀ خدایتان جزیه و خراج و باجِ راه‌داری نهادن جایز نیست. و تو ای عزرا! برطبقِ شرع خدای خودتان که در دست تو است قاضیان و داورانی از میان کسانی که به‌احکامِ خدایتان آگاهی دارند را منصوب کن، ... و کسانی که نمی‌دانند را تعلیم دهید. و هرکه بر طبق شریعت خدای خودتان و قانون شاه عمل نکند بر او حکم کنید

که یا اعدام یا تبعید یا زندانی شود.[۱]

عزرا سپس سیاهه‌ئی از نامهای سران بنی‌اسرائیل که همراه او از بابل به‌اورشلیم رفته‌اند را آورده است، و چه‌گونگیِ سفرش از بابل تا اورشلیم را به‌اختصار شرح می‌دهد، و گزارشی از اقدامات اصلاحی که به‌فرمان شاهنشاه در اورشلیم انجام داده است را به‌دست می‌دهد، و به‌کمکهای نقدی از زر و سیم که دربار ایران -به‌نوشتهٔ او شاه و مشاورانش- برای اقدامات اصلاحی در اورشلیم در اختیار او نهاده بوده اشاره می‌کند که همه را در حضور سران اورشلیم ثبت کرده است؛ و از اقداماتی که برای تدوین قوانین مدنی و جزائی برای قوم بنی‌اسرائیل انجام داده است خبر می‌دهد.

حاکمیت اورشلیم نیز به‌کاهنی به‌نام **نَحمیا** سپرده شد که در تورات از انبیای اسرائیل است و سالهای بسیاری را در ایران به‌سر برده بوده، و لاف‌زنانه به‌اسرائیلیان می‌گفته که در بزمهای شاهیْ باده‌ریز (ساقیِ باده) و مورد محبت و نوازش شاهنشاه بوده است.

اقدامات عزرا در فلسطین، چنان‌که در تورات می‌خوانیم، بسیار موفقیت‌آمیز بود، و چندان مورد خشنودیِ یهودان قرار گرفت که پیش‌گوهای یهود خبر از ظهورِ تجلیِ نوینِ ارادهٔ خدای اسرائیل برای فرستادن خوش‌بختیِ همگانی می‌داد.[۲]

این نمونه که خبرش به‌صورت نوشته برای ما بازمانده است نمونه‌ئی از اقدامات اَردَشَیر است که در همهٔ سرزمینهای درون قلمرو شاهنشاهی اِعمال شده و ثبات و آرامش را در جهانِ زیر سلطهٔ ایران برقرار می‌داشته است.

وقتی گواهیِ نویسندگانِ تورات (انبیای بنی‌اسرائیل) دربارهٔ رفتار اَردَشَیر اول با قوم کوچک و بی‌اهمیتی همچون اسرائیل این‌گونه باشد معلوم می‌شود که رفتار شاهنشاه با اقوام بزرگتر پدرانه‌تر از این نیز بوده است.

گفتیم که عزرا نماینده و سرپرست امور قوم اسرائیل در شوش بود. بنابر ترتیباتی که کوروش و داریوش ایجاد کرده بودند، هرکدام از اقوامِ زیر سلطهٔ شاهنشاهی یک نمایندهٔ تام‌الإختیار در دربار ایران داشت که سِمَتَش شبیه «وزیرِ امور اقوام و ملیتها» در یک نظام شبه‌فدرالی بود. این شخصْ بلندپایه‌ترین شخصیتِ هر قوم و از خاندان حکومت‌گرانِ

۱. کتاب عزرا، باب هفتم.
۲. بنگر: کتاب نحمیا، بابهای ۱ و ۵.

دیرینه بود. کلیهٔ امور مربوط به‌اقوام و سرزمینهای زیر سلطه معمولاً به‌توسط این شخصیتها اداره می‌شد؛ و دربار ایران به‌وسیلهٔ آنها بر امور قومیتها نظارت و هدایت داشت. این شخصیتها در زمان داریوش و خشیارشا و اَردَشَیر و پس از آنها چندان مورد احترام دربار ایران بودند که پیکرهاشان در شوش و تخت‌جمشید کنده‌کاری شد. تصاویر «هدیه‌بران» که بر دیواره‌های تخت جمشید دیده می‌شود از همین شخصیتها است که نمایندگان قوم خودشان‌اند؛ تصاویری که نشان می‌دهد دربار ایران میان اینها و پارسیان و مادها تفاوتی قائل نیست، و همه را یک‌سان می‌شمارد. داستانهای یونانیان که می‌گویند فلان شخصیت بلندپایهٔ یونانی به‌عنوان «دوست شاهنشاه» در دربار ایران می‌زیست و بر سرِ سفرهٔ شاهنشاه می‌نشست، اشارهٔ واقعیش به‌چنین شخصیتهای یونانی است که سرپرستانِ امور یونانیان در دربار ایران بودند.

جنبش استقلال‌طلبانه در مصر

در سال ۴۶۰ پ‌م مردی از خاندان فرعونان به‌نام «اِن‌حوروس» پسر پسام‌مِتیخ که حاکم یکی از شهرهای لیبیا از جانبِ ایران بود، با استفاده از فرصتی که درگذشتِ ناگهانیِ شهریار سال‌خوردهٔ پارسیِ مصر (هخامنش پسر داریوش) به‌پیش آورده بود، سپاهیانی که از سربازانِ لیبی و مزدوران یونانی در اختیار داشت را برداشت و به‌مصر لشکر کشید و به‌صدد بیرون کشیدنِ مصر از سلطهٔ ایرانیان و احیای نظامِ فرعونی در کشورش برآمد.

ظاهرًا مزدوران یونانیِ سپاه ایران در مصر نیز به‌اشارهٔ آتن قول مساعدت به‌او داده بودند؛ زیرا در نبرد سختی که در شمال‌غرب مصر درگرفت سپاهیان ایران شکست یافتند و اِن‌حوروس مِمفیس را گرفته تشکیل سلطنت داد تا پادشاهی فرعونی را احیاء کند.

ولی سپاهیان ایران که از یاریِ سپاهیان بومی نیز برخوردار بودند در پادگانهای ممفیس و تبس استواری نشان دادند و به‌انتظار رسیدنِ کمک از ایران ماندند.[1]

اختلافی که مذهب ان‌حوروس با مذهب رسمیِ کاهنان سنتی مصر داشت مانع از آن بود که شورش او در مصر همه‌گیر شود. بیشینه کاهنانِ (فقهای) مصر نیز به‌خاطر خشنودی‌ئی که از رفتار ایرانیان داشتند نه خواهان او بل‌که خواهان شاهنشاه ایران بودند. ولی او درصدد بود که با تکیه بر نیروی مزدوران یونانی و لیبیایی که در فرمان داشت مصر را از سلطهٔ ایرانیان بیرون بکشد. او با آتن نیز ـ که روزگاری در قلمرو مصر فرعونی بوده ـ

۱. هرودوت، ۳/۱۳ـ۱۵. توکیدید، ۱/۱۰۴. اومستد، تاریخ شاهنشاهی، ۴۱۳.

تماس گرفته سران آتن را برای شوراندان یونانیان برضد ایرانیان برآغالید، به‌این امید که با مشغول داشتن نیروهای ایران در مقابله با شورشهای یونانیان بتواند قدرت نوپایش در مصر را استوار سازد.

اَردَشَیر برای جلوگیری از همسوییِ آتن و یونانیان با شورش اِن‌حوروس و متوقف کردن هرگونه احتمال شورش ضد ایرانی در یونان، افسری پارسی به‌نام مَگَه‌بازو را از لیدیَه با اختیارات ویژه به‌اسپارت فرستاد؛ و تحریکاتی که آتنی‌ها درصدد انجامش بودند با تهدیدها و رشوه‌هائی که مَگَه‌بازو به‌سران یونانیان داد فروخوابانده شد.

نیز، اَردَشَیر برای فرونشاندن شورشِ اِن‌حوروس سپاهیان شام را به‌فرمان‌دهی شهریار سوریه (این نیز نامش مَگَه‌بازو) به‌مصر گسیل کرد. یک هخامنشی به‌نام آریارَمنَه نیز به‌عنوان شهریار به‌مصر فرستاده شد.

ان‌حوروس که بر مزدوران یونانی و لیبیایی تکیه داشت و در میان کاهنانِ مصری دارای حمایتی نبود در برابر این سپاه شکست خورد؛ مزدوران یونانیش چنان کشتار شدند که از میان همهٔ مزدوران یونانی فقط پنجاه نفر زنده در رفتند.

ان‌حوروس دست‌گیر شد، و شورش فروخوابید. پنجاه کشتی از مزدوران یونانی که پیش از این برای کمک به‌ان‌حوروس به‌راه افتاده بودند زمانی به‌کرانهٔ شمالیِ مصر رسیدند که شورش فروخوابیده بود. سرنوشتِ این مزدوران البته کشتار بود، و بسیاری‌شان نیز توانستند که از راه دریا به‌یونان بگریزند.

ان‌حوروس به‌ایران فرستاده شد تا شاهنشاه درباره‌اش تصمیم بگیرد. دست‌گیرشدگانِ یونانی نیز سرانشان به‌همراه ان‌حوروس به‌ایران فرستاده شدند. ان‌حوروس و یونانیان به‌فرمان شاهنشاه به‌زندان افتادند. فرزندان و اعضای خاندان ان‌حوروس مورد بخشودگی قرار گرفتند، و یکی از پسرانِ ان‌حوروس به‌جای پدرش به‌حاکمیت همان شهری در لیبیا گماشته شد که پدرش پیش از شورش داشت.

ان‌حوروس پنج سال دیگر زنده بود، و پیش از آن‌که بخشوده شود از دنیا رفت؛ اما یونانیانی که دست‌گیر شده بودند به زودی مورد بخشودگی شاهنشاه قرار گرفته آزاد شدند و به سرزمینهای خودشان برگشتند (سال ۴۵۶ پ‌م).[۱]

به‌دنبال سرکوبیِ شورش، به‌فرمان اَردَشَیر در مصر اصلاحاتِ دامنه‌دار و رضایت‌بخشی انجام شد، و کاهنان و مردم مصر بیش از پیش از شاهنشاه و ایرانیان رضایت

۱. اومستد، ۴۱۸-۴۱۹.

خاطر یافتند چنان‌که در نوشته‌هائی از کاهنان مصری که از آن زمان بازمانده است می‌خوانیم که کاهنانِ بلندپایهٔ مصری اَردَشَیردوم را -همچون داریوش و خشیارشا- یکی از فرعونانِ قانونیِ مصر و برگزیده و پسر خدای آسمانی (آمون‌رع) به‌شمار می‌آوردند و او را تقدیس می‌کردند.

هیچ سندی که نشان‌گر ناخشنودی سرانِ مصر از ایرانیا در این زمان باشد تا کنون یافت نشده است، و شاید هیچ‌گاه یافت نشود.

یونان در زمان اَردَشَیر اول

پس از این رخدادها، آتنی‌ها از بیم آن‌که شاهنشاه برضد آتن دست به‌اقدامی بزند یک هیأت بلندپایه به‌شوش فرستادند.

آن‌گونه که اومستد از نوشته‌های یونانیان بازنوشته است،[1] در مذاکراتی که سران آتن با دربار ایران داشتند به‌ایشان اطمینان داده شد که شاه ایران برای یونانیان یک دوست خوب است. آتنی‌ها نیز به‌دربار ایران قول دادند که درصدد برآغالیدنِ مردم جزایر دریای ایژه و ناامن کردن منطقه برنه‌آیند. دربار ایران نیز قول داد که اقدام به‌ایجاد پادگان در خاک یونان نکند، و از آتنی‌ها نیز قول گرفت که یونانیان در منطقه‌های مشخصی که مورد نظر دربار ایران بود اقدام به‌ساختن استحکامات نظامی و دفاعی نکنند و درصدد تقویت نیروی دریایی‌شان در دریای ایژه و افزودن بر شمار ناوهاشان نباشند. نیز از سران آتن پیمان گرفته شد که در آینده از یاری به‌هرگونه شورشی در مصر و لیبی خودداری کنند.

این هیأت با دستِ پر به‌آتن برگشت؛ زیرا دربار ایران استقلال آتن را به رسمیت شناخته و به‌آنها اطمینان داده بود که درصدد الحاق آتن به‌قلمرو شاهنشاهی برنه‌آید.

ولی آتن هیچ‌گاه بلندپروازیهایش برای تشکیل یک پادشاهی آتنی در دماغهٔ بالکان و دریای ایژه را از سر بیرون نکرد. چند سالی پس از رخدادهای بالا و در سال ۴۴۵ پ‌م، پریکلس -حاکم مقتدرِ آتن- با شاه اسپارت وارد یک پیمان صلح سی ساله شد، و قصد داشت که یونانیان جزایر دریای ایژه و کرانه‌های غربی اناتولی را برضد ایران بشوراند، و با استفاده از آشفتگیِ اوضاع در سرزمینهای آیونیَه (سرزمینهای یونانی‌نشینِ غربِ اناتولی) در خاک اصلی یونان بر دامنهٔ قلمرو خویش افزوده تشکیل سلطنت آتنی بدهد. او در پی‌گیریِ برنامهٔ خودش جزیرهٔ میلیتوس را در یک لشکرکشی غافل‌گیرانه

۱. بنگر: اومستد، ۴۲۲-۴۲۴.

متصرف شد، ولی سران جزیره به ساردیس گریخته از شهریار لیدیه (پشوتن پسر ویشتَاَسپَه) برای بیرون راندن آتنی‌ها استمداد کردند. یک سپاه ۷۰۰ مردی از مردوران یونانی به‌میلیتوس گسیل شد، آتنی‌ها با دادن تلفاتی گریختند، و جزیره به‌دامن ایران برگردانده شد (سال ۴۴۱ پ‌م).

پشوتن در جزایر دریای ایژه و نیز شهرهای یونان اروپایی که در قلمرو ایران بودند اقدامات خشنودگرانه‌ئی انجام داد، و برای آرام داشتن آتن نیز هیأتی از شخصیتهای بلندپایه از ساردیس به‌همراه یکی از سران آتن که در خدمت ایران بود به‌آتن گسیل شد تا با سران آتن مذاکراتی انجام داده به‌آنها اطمینان دهد که ایران درصدد گرفتن آتن نیست، و آتن نیز نباید که درصدد برآغالیدنِ یونانیان برضد ایرانیان باشد.

به‌دنبال این رخدادها، و در اثر تحریکاتی که سران آتن انجام می‌دادند، میان اسپارت و آتن اختلاف افتاده پیمان صلح ۳۰ ساله که پیش از این میان آتن و اسپارت منعقد شده بود از جانبِ آتنی‌ها شکسته شد، و به زودی جنگهای درازمدتی میان آتن و اسپارت آغاز شد که به «جنگهای پلوپونیس» معروف است. این جنگها یونانِ اروپایی را به‌آشوب کشاند و توان آتن و اسپارت را به‌تحلیل برد.

گرچه عموم تاریخ‌نگاران قدیم یونان این جنگها را ناشی از تحریکات دربار ایران در آتن و اسپارت نوشته‌اند، ولی هیچ نشانه‌ئی به‌دست نداده‌اند که معلوم بدارد ایران چه‌گونه در برافروختن شعله‌های این جنگ دست داشته باشد.

در یک داستان ساده‌لوحانه نوشته‌اند که دولت ایران یک روسپیِ بسیار زیبا به‌نام نارگیلیَه که آوازهٔ زیباییِ او در همه‌جا پیچیده بود را با چندین روسپیِ زیباروی دیگر به‌آتن فرستاد؛ سیاست‌مردان برجستهٔ آتن اینها را با آغوش باز پذیرفتند، و رازهای پنهانی و درونی آتن به زودی به‌دست شاه افتاد، و ناگهان جنگهای پلوپونیز در سال ۴۳۱ آغاز شد.[1]

چنین داستانی -البته- توجیهی ساده‌انگارانه برای رخداد بزرگی چون جنگ داخلی یونان است که سالها ادامه یافت و گزندهای بسیار بزرگی به‌یونانیان رساند. این‌که ناگهان میان سران آتن با خودشان از سوئی و میان آتن و اسپارت از سوی دیگر چنان اختلافی افتاد که به‌جنگِ ویران‌گر انجامید تفسیرش برای مردم آتن دشوار بود، و نویسندگانشان -ناچار- آغاز شدنِ آن را به‌حضور نارگیلیه و روسپیانِ زیبارو در آتن پیوند دادند، و اختلاف شدیدی که میان سران آتن بروز کرد را ناشی از اقدامات پنهانی نارگیلیه

---

۱. اومستد، ۴۷۰.

و همدستانش پنداشتند که به‌توطئهٔ دربار ایران صورت گرفته بود.

علت حقیقیِ جنگهای پلوپونیز رقابت اسپارت و آتن بر سرِ سروریِ سیاسی در یونان اروپایی بود، تلاشی که حدود یک‌سده بود که در یونان اروپایی برای تشکیل سلطنت سراسری آغاز شده و تا کنون به‌نتیجه نرسیده بود.

یونان از اواخر سدهٔ ششم پ‌م که با ایران و جهان شرقی در ارتباط قرار گرفت بدایات تشکیل تمدن خویش را آغاز کرده بود، و چنین جنگهائی پی‌آمدهای ناگزیر آن بود که می‌بایست به‌تشکیل یک سلطنت پهناور یونانی انجامد و سراسر یونان اروپایی را زیر یک چتر قدرت‌مند درآورَد. این تلاشها ـ که مشابهت بسیار زیادی با تلاشهای کاوے‌های ایرانی در سده‌های پیش از تشکیل پادشاهی ماد داشت ـ یک‌سدهٔ دیگر پس از آغاز جنگ پلوپونیز در یونان ادامه یافت تا آن‌که با تشکیل پادشاهی پهناور مقدونیه در شبه‌جزیرهٔ بالکان ثمر داد، و جهان هِلِنی به‌عنوان یک قدرت وارد عرصهٔ جهانی شد.

نتیجهٔ جنگهای پلوپونیز ویرانیهای گستردهٔ سراسری در یونان اروپایی بود. مسئولیت حفظ صلح و آرامش جهانی که دولت ایران بر دوش داشت ایجاب می‌کرد که دربار ایران برای پایان دادن به‌ناآرامیهای ویران‌گر در یونان اقدام کند. با این‌حال، دربار ایران در میان این جنگها کاملاً بی‌طرف ماند و هیچ دخالتی در امور داخلی یونانیان نکرد.

به‌نظر می‌رسد که به‌علت آن‌که مزدوران یونانی در شورش اِن‌حوروسِ مصری شرکت کرده بودند اَردَشَیر از یونانیان در خشم بود، لذا آنها را به‌حال خود واگذاشت تا سرزمینشان را به‌دست خودشان ویران کنند.

از زمان کوروش بزرگ تا کنون، این نخستین‌بار بود که دولت ایران مسئولیت حفظ صلح و نظم و امنیت جهانی را در این منطقه از جهان به‌پشت سر می‌افکند و چشمانش را بر رخدادهای ویران‌گر یونان می‌بست.

شاید اَردَشَیر تشخیص داده بود که یونانیان ترجیح می‌دهند که ایران در امور داخلی یونان مداخله نکند و یونانیان را به‌حال خودشان واگذارد تا مشکلاتشان را در میان خودشان به‌طریق خودشان حل کنند. همین مداخله نکردنِ ایران برای فرونشاندنِ شعله‌های جنگهای داخلی یونانیان بود که تاریخ‌نگاران بعدی یونان را به‌این گمان افکند که این جنگها را تحریکات ایرانیان در یونان برپا کرده بوده است.

در پایان این جنگها درازمدت که یازده سال ادامه داشت، اسپارت به‌طور کامل وابسته به ایران شد، و در این‌باره ضمن سخن از یونان در گفتار گذشته سخن گفتیم، و

دیدیم که دولت ایران به‌ارتش اسپارت مستمری می‌داد، ناوگان اسپارت مستمری‌بگیر ایران بود، و نیز دیدیم که آتن نیز در عین حفظ استقلالش کم‌وبیش وابسته به ایران بود و یکی از سران آتن به‌نام **ال‌کبیادس** به‌عنوان مشاور امور یونان در ساردیس می‌زیست و زبان پارسی آموخته و تابعیت ایران را پذیرفته بود و رخت ایرانی می‌پوشید و مستمری سالانهٔ گزافی دریافت می‌کرد.

همهٔ اینها خبرِ وابستگی شهرهای یونان به‌ایران با حفظ خودمختاری داخلی بود. تنها شهری از شهرهای یونان که استقلال کامل داشت آتن بود، که او نیز از وابستگی مالی به‌ایران بیرون نبود، و بسیاری از سرانش از ایران کمکهای مالیِ خشنودکننده دریافت می‌کردند که معنای دیگرش مستمری بود؛ به‌اضافه آن‌که همیشه گروههای از مردان آتنی به‌عنوان سپاهیان مزدور در پیاده‌نظامِ ارتش ایران در لیدیه و مصر و لیبی خدمت می‌کردند.

اومستد فصل تاریخ ایران در دوران اَردَشَیر اول را با عنوان برجستهٔ **جدایی بینداز و زیر فرمان آوَر** آغاز کرده و نشان داده است که اَردَشَیر اول چه‌گونه با استفاده از طلاهایش سران یونان را خریده و سراسر یونان را به زیر فرمانِ خویش درآورده بود.[1]

خشیارشا دوم و داریوش دوم

در دوران ۴۱ سالهٔ سلطنت اَردَشَیر اول ایران همچون دورانِ داریوش و خشیارشا همچنان شوکت و قدرتِ خویش را در جهان حفظ کرد و از تمدن خاورمیانه به‌بهترین گونهٔ ممکن پاس‌داری نمود.

پس از درگذشتِ اَردَشَیر اول به‌سال ۴۲۴ پ‌م پسر بزرگترش خشیارشا که ولی‌عهد بود به‌سلطنت رسید. ولی خشیارشا دوم چون‌که مردی سال‌خورده بود پس از دو سال درگذشت و جایش را به‌برادرش داریوش دوم داد.

دوران سلطنت داریوش دوم دوران استمرار ثبات و آرامش در دربار و سراسر شاهنشاهی بود. جنگهای پلوپونیز در چهارمین سال سلطنت داریوش دوم متوقف شد و میان آتن و اسپارت آشتی برقرار گردید تا یونانِ اروپایی به‌دوران آرامش برگردد. ولی این آرامش نیز زودگذر بود، و بلندپروازیهای آتن سبب بروز جنگ داخلیِ دیگری در سال ۴۱۳ شد که خسارتهای بسیار برای یونانیان به‌دنبال آورد.

---

۱. اومستد، ۴۶۵ به‌بعد.

علت بروز دوبارهٔ جنگ اسپارت و آتن آن بود که آتن در این‌سال در یک حرکت برق‌آسا با چندین ناو به‌جزیرهٔ سیکیلیه (سیسیل) لشکرکشی کرد. هدف از این لشکرکشی تاراج اموال مردم سیکیلیه بود که بازرگانان ورزیده و بسیار ثروتمند بودند. این یک اقدام ضدتمدنی و آشوب‌گرانه بود، و ایجاب می‌کرد که دربار ایران برای گوش‌مالی دادن به‌آتن اقدام کند.

به‌دنبال این رخداد، پشوتن -به‌علتِ ناشایستگی در ادارهٔ امورِ یونانیان- از شهریاری لیدیه برکنار شد و به‌جای او یک افسر بسیار شایستهٔ پارسی به‌نام چیترَفَرنَه پسر وی‌دَرنَه به‌ساردیس گسیل شد و اختیار نظارت بر سراسر شبه‌جزیرهٔ بالکان نیز به‌او داده شد.

نیمهٔ شمالی بالکان شامل آتن و تبس و مقدونیه و تراکیه و بیزانت و جزایر دریای اژه تا این زمان در حیطهٔ نظارتِ شهریار لیدیه، و نیمهٔ جنوبی شامل اسپارت به‌اضافه جزایر کریت و سیکیلیه و قبرس و دیگر جزایر جنوب‌غرب اناتولی در حیطهٔ نظارت شهریار لیکیه بود. یک پارسی به‌نامِ فَرنَه‌بازو که تازه به‌جای پدرِ مُتَوفّایش به‌شهریاریِ لیکیه رسیده بود برای آن‌که سرپرستیِ جنوب شبه جزیرهٔ بالکان را به‌نفع چیترَفَرنَه از دست ندهد به‌شاه اسپارت فرمان فرستاد که از راه سالامیس به‌آتن لشکر بکشد. چیترَفَرنَه نیز در رقابت با فَرنَه‌بازو لشکری از مزدوران یونانی برای شاه اسپارت فرستاد تا در لشکرکشی او به‌آتن شرکت کنند؛ بعلاوه در مذاکراتی که با سران دعوت‌شدهٔ اسپارت به‌ساردیس انجام داد پذیرا شد که به‌سپاهیان اسپارت مستمری بدهد و هزینهٔ نگهداری ناوهای اسپارت را بپردازد.

به‌این‌سانْ جنگ داخلی یونان دیگرباره ازسر گرفته شد.

در میان این رخدادها، در سال ۴۱۰ پ‌م، به‌دنبال درگذشتِ شهریار پارسیِ مصر، یک مدعی فرعونی -که از مردم جنوب مصر بود و در منطقهٔ نوبه (آخرین سرزمینهای جنوبیِ مصر) از جانب ایران حکومت می‌کرد- برضدِ سلطهٔ ایرانیان به‌پا خاست و به‌کمک مزدوران یونانی بر یکی از شهرهای مهم مصر دست یافته برای خودش تشکیل سلطنت داد؛ ولی همین‌که شهریار جدید به‌مصر گسیل شد، به‌سبب آن‌که مردم مصر از این مدعی فرعونی حمایت نمی‌کردند و ایرانیان را بر بومیان ترجیح می‌دادند و از پرداختن مالیات به‌مدعیِ فرعونی خودداری می‌ورزیدند، او توان نداشت که هزینهٔ نگهداری سربازان مزدورش را که عموماً یونانی و لیبیایی بودند تأمین کند، و سلطنتش خود به‌خود متلاشی

شد.

اسنادی که مربوط به‌این دوران در مصر بازمانده است نشان می‌دهد که این شورشی در مصر پشتوانهٔ مردمی نداشته و کاهنانِ مصریْ فرعونِ راستین را شاهنشاه ایران می‌دانسته‌اند. در این اسناد از داریوش دوم با نام «مری آمون رع انتاریوش» -یعنی داریوش که روح آمون و رع (هردو خدای مصر) است- یاد شده و او را تنها فرعونِ زمانه می‌شناخته‌اند.

جنگهای داخلی یونانیان که در سال ۴۱۳ از سر گرفته شده بود زیانهای بزرگی بر آتن وارد آورد و اسپارت که از کمک ایران برخوردار بود در آن پیروز شد و پیمانِ صلح خِفَّت‌باری بر آتن تحمیل شد و آتن در یونان منزوی شد.

بیشینهٔ ناوهای آتن در این جنگها نابود شده بودند، زیانهای مادی کمرشکنی به‌آتن رسیده بود، و امید آتن به‌این‌که به‌آن زودیها بتواند قدرت بگیرد از دست رفته بود.

اومستد نوشته که برندهٔ جنگ دومِ آتن و اسپارت ایرانیان بودند. آنها از راه کمکهای مالی که به‌اسپارت دادند پیمانِ صلح را بر آتن تحمیل کردند.[1]

نوشته‌اند که آتنی‌ها پیروزی اسپارت را نتیجهٔ کمکهای ایران به‌اسپارت دانستند و از ایران در خشم بودند. و این درست بود، زیرا آتن و اسپارت پس از این جنگ بیش از هر زمان دیگری وابسته به‌ایران شدند؛ اما ایران -طبق پیمان‌نامه‌ئی- استقلال آتن و اسپارت را به رسمیت شناخت، از اسپارت تعهد گرفت که از آرامش و امنیت منطقهٔ جنوبی شبه جزیرهٔ بالکان حفاظت کند، و هر شورش احتمالی که در یکی از شهرهای منطقه برضدِ سلطهٔ ایران به‌پا شود را سرکوب کند.

متن پیمان‌نامه‌ئی که چیترَفَرنَه از جانب شاهنشاه به‌شاه اسپارت داد را توکیدید چنین آورده است:

> داریوش شاه و فرمان‌برانش هیچ‌گاه با اسپارت و هم‌پیمانان اسپارت نخواهند جنگید و به‌آنها آسیب نخواهند رساند. چنان‌چه اسپارتیها تقاضائی از شاهنشاه داشته باشند یا چنان‌چه شاهنشاه تقاضائی از اسپارتیها داشته باشد، در صورتی که یکدیگر را برای این تقاضا متقاعد کنند شایسته است که انجام گیرد. آنها جنگ و صلح را با همکاریِ یکدیگر انجام خواهند داد. سپاهیانی که شاهنشاه به‌سرزمینهای خودش

---

۱. اومستد، ۵۰۴.

فراخوانده باشد (یعنی مزدورانی که از اسپارت وارد ارتش ایران در اناتولی شوند) هزینهٔ نگهداری‌شان برعهدهٔ شاهنشاه (یعنی دولتِ ایران) خواهد بود. چنان‌چه یکی از شهرهائی که شامل این پیمان‌اند به‌ضد سرزمینهای شاهنشاه برخیزد دیگران باید مانع او شوند و با همهٔ توانشان به‌شاهنشاه یاری دهند. شاهنشاه هم همین وعده را به‌آنها می‌دهد.[۱]

در همین زمان هیأت بلندپایهٔ آتنی برای بستن پیمان مشابهی وارد ساردیس شدند، و چیترَفَرنَه از آنها خواست که حاکمِ دیگری را برای خودشان برگزینند؛ و آنها ناچار به‌این فرمان گردن نهادند.

به‌این‌سان، چنان‌که می‌بینیم، آتن و اسپارت در پایان سدهٔ پنجم پ‌م گرچه دارای حاکمیت مستقل بودند ولی زیر فرمان ایران قرار داشتند. شاهنشاهی ایران مأموریت خویش به شایسته‌ترین نحو ممکن در پاس‌داری از صلح و امنیت در یونان اروپایی و جزایر دریای ایژه و مدیترانه را انجام داده بود. آتن بارها و بارها نشان داده بود که اگر به‌حال خود رها شود آرامش منطقه را برهم می‌زند؛ لذا پاس‌داری از آرامش و امنیت اقتضا می‌کرد که آتن همیشه در مهار و زیرِ نظر باشد.

اما این آرامشِ اجباریِ آتن که توسط مهاری که ایران بر سر او نهاد بود بر او تحمیل شد برای آتن بسیار سودمند بود. کاروانهای بازرگانی آتن دوباره در دریاها به‌سوی بندرگاههای مدیترانه‌یی به راه افتادند، جوانان آتنی دوباره فرصت یافتند که به‌اناتولی و مصر بروند و وارد ارتش ایران شوند. از این رهگذر درآمدهائی که برای یونانیان انبوه بود به‌سوی آتن سرازیر شد. این درآمدها رفاه را برای آتنی‌ها به‌دنبال آورد، و اندیشه‌وران آتنی با فراغتِ بال فرصت یافتند که به‌پرداختنِ اندیشه‌هاشان بپردازند.

درخشانترین چهره‌های فرهنگی تاریخ یونان (سوفسطائیان و سقراط و شاگردانش) از همین زمان به‌بعد برصحنهٔ تمدن یونان ظاهر شدند و به فرهنگ‌سازی پرداختند.

از همین زمان بود که آتن رفت تا جایگاه خویش را در صحنهٔ تمدن جهانی تعیین کند؛ و این فرصتی اجباری بود که سیاستهای حکیمانهٔ دربار ایران در اختیار آتن نهاده بود.

آتنی‌ها اکنون در سروده‌هاشان لاف‌زنانه می‌گفتند که خداها ایرانیان را نوکر

---

۱. توکیدید، ۸/ ۳۳. اومستد، ۴۹۰.

یونانیان کرده‌اند و آنها را واداشته‌اند تا به‌یونانیان برای آباد کردن کشورشان کمک کنند؛ و همچنان نمایش‌نامهٔ «پارسیانِ» اسخیلیوس که لاف پیروزیِ آتن در سالامیس بر خشیارشا می‌زد را به‌روی صحنه می‌بردند و خویشتن را هنوز هم چندان نیرومند می‌دیدند که می‌توانند در هر نبردی ایرانیان را شکست بدهند. در نمایش‌نامهٔ دیگری که تیمیتیوس میلیتوسیِ مقیم آتن برای شرکت در مسابقهٔ نمایش‌نامه‌های منظوم سروده بود (سال ۴۱۰ پ‌م) لاف می‌زدند که آتنیها همچون اسپارتیان نیستند که به‌خاطر حصول پولهای زرِ ایرانیان تن به‌زیردستی ایرانیان بسپارند و خفت را پذیرا شوند.

این سروده‌ها چندان آتنی‌ها را خوش‌دل داشت که تیمیتیوس برندهٔ جایزهٔ بزرگ مسابقه شد. این در حالی بود که بسیاری از جوانان آتنیْ خود را برای رفتن به‌آناتولی و مصر برای مزدوری در ارتش ایران آماده می‌کردند، و شماری از افسران برجسته‌شان اکنون در ساردیس در خدمت ارتش ایران بودند.